هو العلیم

تعقّب عام به ضمیر مرجوع به بعضی از افراد عام

بررسی دیدگاه مرحوم آخوند

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ باب عام و خاص ـ

جلسه نودم

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

...بی فایده نیست، ولی... لذا فقط به رئوس مطالب آن اکتقاء می‌شود و وارد بحث‌های دیگری که پیرامون آن هست، نمی‌شویم و وارد مطلب دیگر می‌شویم.

طرح مسئله

مرحوم آخوند بحثی را مطرح کرده‌اند تحت عنوان تعقّب عام به ضمیری که برگشت و مرجع آن به بعضی از افراد عام است.[1] اگر عامی داشته باشیم، همان‌طوری‌که خودشان مثال می‌زنند: ﴿وَٱلۡمُطَلَّقَٰتُ يَتَرَبَّصۡنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَٰثَةَ قُرُوٓءٖۚ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَن يَكۡتُمۡنَ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ فِيٓ أَرۡحَامِهِنَّ إِن كُنَّ يُؤۡمِنَّ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ﴾[2] مطلّقاتی در اینجا داریم که شامل [طلاق] رجعی و بائن است؛ اما

---

[1] کفایة الأصول، ج ۱، ص ۲۳۲.

[2] ۱ سور بقره (۲) آیه ۲۲۸.

قطعاً می‌دانیم، از دلیلِ خارج ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ﴾ به بعضی از آن افراد برمی‌گردد. یعنی ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ﴾ که رجعی باشد نه بائن، ﴿أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ﴾ خواهند بود. آن‌وقت در این‌صورت، چون قطعاً در طلاق بائن، رد معنا ندارد؛ بلکه در آنجا نیاز به محلِّل است یا اینکه طلاق، طلاق بائن است که حتی محلِّل هم نمی‌خواهد و بینونیّت مانند طلاق خُلع، بینونیّتِ دائمه است و در آنجا صرفاً رضایت زوجه مطرح است و اراده و اختیار بعل یا محلِّل مطرح نیست. آن‌وقت لاشک که در این‌صورت ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ﴾ به بعضی از افراد مطلّقات برمی‌گردد. آیا باید در اینجا مطلّقات را با ضمیر تخصیص زد یا اینکه در ارجاع ضمیر به «بعولة» عنایت و مجاز رعایت شود؟ چه باید کرد؟

البته مرحوم آخوند کلام را در آن مواردی که برای عام یک ظهورِ در عموم منعقد شده باشد، مطرح کرده‌اند؛ به اینکه در دو کلام، دو عام و ضمیر مستقلاً واقع شده باشند، که این آیهٔ شریفه از همین باب است. ﴿وَٱلۡمُطَلَّقَٰتُ يَتَرَبَّصۡنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَٰثَةَ

قُرُوٓءٍ﴾ این یک کلام است که در اینجا عام در عموم خودش ظهور پیدا کرده است و در جمله و کلام دیگر ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ﴾ است که در اینجا می‌گویند: ضمیر ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ﴾ در جملهٔ دیگر است و مستقل از این است. یا اینکه می‌گویند: کلام، کلامِ واحد است ولکن این عام در معنا و ظهور خودش مستقل از ضمیر است. با اینکه کلام، کلامِ واحد است؛ ولی در اینجا مستقل است و نیازی به ضمیر یا قرینه‌ای برای روشن شدن معنای عام ندارد. اما اگر کلام واحدی بود، به نحوی که این عام به‌واسطهٔ آن ضمیر در اینجا ظهور پیدا می‌کرد و ظهورش استقلالی نبود، مانند «و المطلّقات أزواجهنَّ أحقُّ بِرَدِّهِنَّ» بود، لاشک که «أزواجهنَّ» در اینجا «و المطلّقات» را تخصیص می‌زند و مختصّ مطلّقات رجعیه می‌کند نه بائن.

بنا بر آنچه که قبلاً عرض شد دیگر نیازی به بحث راجع به این مطالب نیست. همان‌طور که قبلاً خدمت آقایان عرض کردیم فرقی نمی‌کند که در استثناء، جمله واحده باشد یا جملات متعدده باشند. حالا از باب رِفقاً للقوم و رِفقاً لمقام القوم ببینیم که

مسئله در اینجا به چه صورتی است و چه کیفیتی پیدا می‌کند.

تبیین کلام مرحوم آخوند

کلام مرحوم آخوند در اینجا این است که ما دو ظهور داریم؛ ظهور اوّل، ظهور عام است که مطلّقات در معنای عام خود باشد، این اصالةالظهور در اینجا حاکم به عمومیت بر مطلّقات است و لِقائلٍ اینکه ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ﴾ در افراد محدود و افراد خاص ظهور دارد و این دو اصالت ظهور باهم تعارض می‌کنند و ما باید سراغ مرجّحات برویم.

ایشان در اینجا می‌فرمایند که این اصالةالظهور در ﴿بُعُولَتُهُنَّ﴾ یارای معارضه با اصالةالظهور در مطلّقات را ندارد، به‌جهت اینکه از دلالت عام بر عموم خودش هیچ رادع و مانعی نیست الاّ وجود قرینهٔ صارفه و وجود خاص، که فقط آن می‌تواند ظهور عام را در عموم ازبین ببرد و اگر ما تمحّلی[1] برای عدم ایجاد این مانع بیندیشیم، دیگر اصالةالظهور در مطلّقات بر اصالةالظهوری که

---

[1] لغت‌نامه دهخدا: «تمحل: حیلت کردن.»

در﴿وَبُعُولَتُهُنَّ﴾ وجود دارد حاکم می‌شود و به عبارت دیگر اصالةالظهور در ﴿بُعُولَتُهُنَّ﴾ رادع و صارف اصالةالظهور در مطلّقات نخواهد بود.

مطلب و بیانی را که ایشان در اینجا می‌فرمایند این است که یک وقت ما در خود مفاد و مراد به‌واسطهٔ قرینه تصرف می‌کنیم؛ یعنی ظهور یک لفظ را به‌واسطهٔ قرینه برمی‌داریم؛ مانند اینکه ظهور «اسد» در حیوان مفترس را به‌واسطهٔ «فی الحمام» برمی‌داریم و این را در رجل شجاع، عنایةً و بالمجاز مورد استفاده و استعمال قرار می‌دهیم. یک وقت هم تصرف در لفظ نداریم؛ بلکه لفظ در همان مراد واقعی و ظاهری و حقیقی خودش باقی است. فقط کاری که متکلم انجام می‌دهد [این است که] در إسناد تصرف می‌کند؛ یعنی من‌باب‌مثال در ﴿بُعُولَتُهُنَّ﴾ که «هُنَّ» بر مطلّقات مخصوص دلالت می‌کند را به همان عامی که قبل از آن ذکر شده است که مطلّقات باشد برمی‌گرداند. در واقع در خود لفظ تصرف نمی‌کند بلکه در إسناد تصرف می‌کند. در ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ﴾ همان معنای خصوص مطلّقات رجعی، مراد است؛ عموم مطلّقات مراد نیست؛ بلکه

مرجع آن را در اینجا عام قرار می‌دهد. ﴿بُعُولَتُهُنَّ﴾؛ مطلّقاتی که عام هستند لعنايةٍ و لمصلحةٍ و للطيفةٍ و ظريفةٍ يَعلَمُهُ المتكلم. این معنا و مراد که به یک عده رجعی اختصاص دارد و از خارج این معنا مفروغٌ‌عنه است، این ضمیر که دلالت بر رجعی می‌کند را به همان مطلّقات عموم خودش برمی‌گرداند. بنابراین در اینجا ظهور ﴿وبُعُولَتُهُنَّ﴾ در مطلّقات رجعی به‌هم نخورده است و حجّیت اصالةالظهور در اینجا ازبین نرفته است. اصالةالظهور در اینجا برای کیفیت استعمال لفظ نیست؛ بلکه برای بیان مراد است. اصالةالظهور نمی‌گوید که این لفظ در اینجا به معنای حقیقی خودش استعمال شده یا در معنای مجازی استعمال شده است، به این کار ندارد. اصالت ظهور و حجّیت ظهور می‌گوید که مراد متکلم از این کلام چیست. مراد متکلم از این کلام خصوص مطلّقات رجعی هستند.

حالا آیا شما در این «هُنَّ» تصرف مجازی کرده‌اید یا اینکه این «هنَّ» به دلالت حقیقی بر مطلّقاتِ رجعی دلالت می‌کند؟ می‌گوییم که در این

«هُنَّ» تصرف مجازی کرده‌ایم، ضمیر «هُنَّ» به همهٔ مطلّقات برمی‌گردد ولکن منظور از این «هُنَّ» خصوص افراد رجعی هستند که از خارج فهمیده می‌شود. پس ما در اینجا تصرفی در این ضمیر انجام داده‌ایم البته نه تصرفی که رافع ظاهر است؛ بلکه تصرفی که او را از حقیقت به مجاز متبدّل می‌کند. این «هُنَّ» که برگشت و مرجعش باید حقیقتاً به همهٔ افراد باشد، خصوص بعضی از افراد مورد لحاظ است، نه همهٔ آن افراد. وقتی که این‌طور شد آن‌وقت آن اصالةالظهوری که در مطلّقات هست از مانع خالی خواهد بود و دیگر مانعی در اینجا ندارد. مطلّقات دلالت بر عام می‌کند؛ همهٔ مطلّقات، چه رجعی و چه دائم ﴿يَتَرَبَّصۡنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَٰثَةَ قُرُوٓءٖ﴾. منظور از «هُنَّ» خصوص رجعی است. ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ﴾ یعنی بعولة خصوص الرجعی مِن المطلّقات؛ ولی ضمیری که در اینجا به مطلّقات برمی‌گردد بر بعضی از افراد دلالت می‌کند و بر همهٔ آن افراد دلالت نمی‌کند. ما در اینجا در ارجاع ضمیر به مطلّقات تصرف کردیم، در معنای ظاهری آن ضمیر که در خصوص افراد رجعی است تغییری ندادیم؛ بلکه

مراد مولا از اوّل رجعی بوده است، الآن هم همان رجعی به حال خودش باقی است.

اشکال بر کلام مرحوم آخوند

چند اشکال بر این مسئله وارد است؛

اشکال اول

اشکال اوّل اینکه اصلاً چه کسی گفته است که ﴿وبُعُولَتُهُنَّ﴾ ظهور دارد؟! ﴿وبُعُولَتُهُنَّ﴾ نص است، ظاهر نیست. بحث در تعارض ظاهر و نص نیست؛ بلکه در تعارض اصلین است. همان‌طور که اگر و المطلّقاتُ أزواجُ الرجعيّة منهنَّ أحقُّ بِرَدِّهِنَّ در اینجا بود و شما می‌گفتید که در اینجا خاصّ نص است و مطلّقات را به‌واسطهٔ خاص، تخصیص می‌زنید و منظور از آیهٔ شریفه، خصوص مطلّقات رجعی است، اگر این‌طور باشد ما در اینجا نمی‌توانیم بگوییم که اصالةالظهور بر خاص و نص مقدم است، چون مطلب از خارج، مفروغٌ‌عنه است؛ خصوص بعولهٔ رجعی من المطلقات، أحقُّ بِرَدِّهِنَّ است نه مطلق و نه عمومِ ﴿بُعُولَتُهُنَّ﴾ این دلالت احقّیت و امثال‌ذلک بر هیچ چیز ندارد، وقتی که نداشت

بنابراین قطعاً ضمیر در ﴿بُعُولَتُهُنَّ﴾ در اینجا به یک عدهٔ خاصّ از مطلّقات، اختصاص دارد. وقتی که این‌طور شد چه فرق می‌کند که شما ضمیر بیاورید یا اسمِ ظاهر بیاورید؟! اگر شارع در اینجا می‌گفت که المطلّقاتُ أزواجُ الرجعيّة أحقُّ بِرَدِّهِنَّ، اگر «أحقُّ بِرَدِّهِنَّ» شما می‌گویید که المطلّقاتُ أزواجُ الرجعيّة آن مطلّقات را تخصیص می‌زند؛ أزواج المطلّقات الرجعيّة مِنهنَّ أحقُّ بِرَدِّهِنَّ. الآن خصوص اسم ظاهر آوردید نه ضمیر.

«هُنَّ» یعنی رجعی، یعنی مطلّقات ﴿يَتَرَبَّصۡنَ﴾ و شوهرهای همین مطلّقاتی که الآن صحبتش شد ﴿أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ﴾، درست شد؟! ما در اینجا اوّلاً می‌گوییم که این نص است و ظاهر نیست و اصلاً بحث اصالةالظهور و تعارض اصلین در اینجا نمی‌آید. حالا لو فُرِضَ بر اینکه این اصل است، حداقل اظهر که هست. ما از قرینهٔ خارج می‌دانیم که ﴿بُعُولَتُهُنَّ﴾ قطعاً اختصاص به رجعی دارد، بنابراین چه تعارض ظهورینی در اینجا هست؟! مطلّقات داریم که شک داریم آیا دالّ بر عام است یا دالّ بر خاص است که رجعی باشد، یک خاص هم بعدش

آمده است که قطعاً اختصاص به رجعی دارد، خُب این خاص، عام را تخصیص می‌زند، این ظاهر است. دیگر اصالةالظهورین در اینجا نداریم، این یک مسئله.

اشکال دوم

اشکال دوم این است: این بحثی که شما در اینجا می‌کنید که اصالةالظهور در تعیین مراد است و در تعیین کیفیتِ مراد نیست، این بحث اصلاً در اینجا نمی‌آید؛ در باب مجازِ در إسناد، اصلاً بحث از اصالةالظهور و امثال‌ذلک نیست.

بحث اصالةالظهور و عدم اصالةالظهور اصلاً به بحث مجاز در کلمه مربوط است و مجاز لغوی و مجاز در استعمال اصلاً به اصالةالظهور و غیر اصالةالظهور کار ندارد.

تفاوت بحث مجاز در إسناد با مجاز در کلمه

یک بحث هست که بحث مجاز در إسناد است، آن یک مطلب است. یک بحث هم هست که آن بحث مجاز در کلمه است؛ بحث مجاز در إسناد این است که یک لفظ در معنای حقیقی خودش استعمال

شده و این لفظ هم در معنای حقیقی خودش استعمال شده است؛ [اما] در إسناد این محمول بر این موضوع در اینجا، عنایت و مجاز لحاظ می‌شود والاّ معانی خود اینها معانی حقیقی هستند.

تلمیذ: اصالةالظهور نسبت به إسناد که قابل تصور است یعنی باید همین‌طور باشد.

استاد: چطور؟

تلمیذ: به‌خاطر اینکه إسناد در مجازی که ما می‌گوییم، باید در حقیقت إسناد در محمولٌ‌له را بگوییم ...

استاد: می‌دانم، این اصلا به بحث ما مربوط نیست. اصالةالظهوری که در اینجا داریم صحبت می‌کنیم اصالةالظهور به صارف است، قرینه است؛ در واقع قرینهٔ مجازیت است؛ یعنی لفظی که از معنای لغوی خودش دلالت در یک معنای لغوی می‌کند که عام است یا من‌باب‌مثال خاص است، ما این لفظ را از آن معنای عام برداریم در معنای خاص به‌کار ببریم، یا از معنای خاص برداریم و در معنای عام به‌کار ببریم یا اینکه رقبه‌ای که فقط دالّ بر یک عضو از اعضای بدن است را در کل به‌کار ببریم یا انسانی

که بر همهٔ اجزاء دلالت می‌کند را فقط در عین به‌کار ببریم. درست شد؟! این بحث در اینجا می‌آید که آیا این اصالةالحقیقه یا اصالةالظهور احتمال قرینهٔ صارفه را برمی‌دارد؟ اما در بحث مجاز در إسناد، لفظ در معنای حقیقی خودش است؛ یعنی لفظ در آن معنای جزئی که مراد مولا است، در هر معنا وجود دارد. در واقع این لفظ هم در همان معنای حقیقی خودش هست، ما به آن دست نزده‌ایم؛ بلکه ارتباط اینها را ارتباط غیر مناسب یا غیر حقیقی قرار داده‌ایم. من‌باب‌مثال یک وقت می‌گوییم: «أنبتَ الله البقل»؛ ما در اینجا انبات را به خدا نسبت می‌دهیم که این إسناد حقیقی است. یک وقت هم می‌گوییم: «أنبتَ الربیع البقل»؛ انبات را به ربیع إسناد می‌دهیم؛ درحالی‌که ربیع در معنای حقیقی خودش هست، انبات هم در معنای حقیقی خودش هست؛ ولی ما در إسناد، قائل به تجوّز شده‌ایم. یک وقت هم می‌گوییم: «بنا البنّاء المدینةَ» یک وقت هم می‌گوییم: «بنا الأمیر المدینةَ» در «بِنا» حرفی نیست؛ بِنا، بِنا است، مدینه هم مدینه است؛ ولی در

إسناد بنای مدینه به امیر قائل به تجوّز شده‌ایم و آن اینکه بِنا را به همان معنای واقعی یعنی ساختن گرفته‌ایم؛ ولی به لحاظ امر در اینجا قائل به إسناد بِنا به امیر شده‌ایم.

درهرصورت بحث إسناد مجازی از اصالةالظهور در استعمال آن کلمه در معنای خودش به‌دور است؛ یعنی واقعاً اجنبی از مانحن‌فیه است. بله! اگر عنایت روی خصوص استعمال لفظ در معنای حقیقی بود در اینجا این بحث می‌آمد که آیا ما این «هُنَّ» را که دلالت بر عموم می‌کند، در خصوص رجعی به‌کار ببریم؟ آن‌وقت این مجاز لغوی می‌شود یعنی«هُنَّ» چون ضمیر است و ضمیر منمحی و فانی در مرجع خودش است، بنابراین این ضمیر، دلالت بر عموم می‌کند. منتها لعنایةٍ در اینجا خصوص رجعی و بعضی از عموم لحاظ شده است، این مجاز می‌شود. چه کسی چنین حرفی می‌زند؟! کجا چنین حرفی هست؟! چه کسی گفته است که الآن «هُنَّ» در ﴿بُعُولَتُهُنَّ﴾ دلالت بر عموم مطلّقات می‌کند، منتها ما به قرینهٔ مطلّقات، ﴿بُعُولَتُهُنَّ﴾ را به رجعی و امثال‌ذلک اختصاص می‌دهیم؟! به‌جای اینکه کار

برعکس باشد و «هُنَّ» در اینجا مطلّقات را تخصیص بزند، به‌واسطهٔ اصالةالظهور در مطلّقات، این «هُنَّ» را به افرادی که طلاق اینها طلاق رجعی است، اختصاص می‌دهیم. ایشان در اینجا می‌گویند که اصالةالظهور منافاتی ندارد؛ اصالةالظهور فقط تعیین مراد می‌کند. نه‌خیر، اینجا خیلی منافات دارد؛ به‌جهت اینکه لو خُلّیَ و طَبعَه، اصالةالظهور در ﴿بُعُولَتُهُنَّ﴾ دلالت بر رجعی می‌کرد، دلالت بر عموم نمی‌کرد. وقتی که این دلالت بر رجعی می‌کند، دیگر شما به چه ملاکی اصالةالظهور مطلّقات را بر این اصالةالظهور حاکم می‌کنید و به‌واسطهٔ آن، عامّ در «هُنَّ» را به خاص متبدّل می‌کنید؟! هیچ دلیلی در اینجا نداریم.

تلمیذ: پس شکی در مراد مولا در اصالةالظهور نمی‌توانیم بیاوریم؟

استاد: نه، ببینید صحبت در این است که ما از خارج دلیل داریم بر اینکه «هُنَّ» در اینجا دلالت بر خاص می‌کند. اگر ما در اینجا شک و شبهه داشتیم که «هُنَّ» هست یا نیست و امثال‌ذلک آیا این دلالت

بر خاص می‌کند یا نمی‌کند؟ در اینجا می‌گوییم که مطلّقات اسم ظاهر است و وقتی که در عام و خاص بودن اسم ظاهر شک می‌کنیم اصالةالظهور در اینجا محکَّم است. ولی بحث در این است که در «هُنَّ» قطع داریم.

من‌باب‌مثال می‌گوید: «أکرم العلماء» و «أکرم بعض إخوانهم»؛ واحد مِن إخوانهم، و ما می‌دانیم که منظور از این «إخوانهم» عدول از علماء است و همهٔ علماء نیست. در اینجا وقتی که می‌گوید: «أکرم واحد مِن إخوان عدول این علماء»، قطعاً می‌دانیم که این «هم» در «إخوانهم» دلالت بر عدول می‌کند. در اینجا شک و بحثی نیست؛ الاّ اینکه فرض کنید در مورد «أکرم العلماء» قرائن خارجی و اینها به‌نحوی است که خلاصه، منظور مولا در «أکرام العلماء» اعمّ از اکرام فاسق و اکرام عادل است. حالا در این مورد به خصوص شک داریم که آیا در اینجا هم منظور مولا اعمّ از فاسق و عادل است یا اینکه نه، به‌واسطهٔ این «هم» که در «إخوانهم» آورده است، عدول آنها را رعایت کرده است؟ در اینجا می‌گوییم که چون اسم، اسم ظاهر است

اصالةالظهور در اینجا محکَّم است، و «إخوانهم» به بعضی از آنها برمی‌گردد. یعنی در اینجا دو حکم جدا داریم؛ یک حکم عبارت است از «أکرم العلماء»، یک حکم عبارت است از اکرام بعضی از اخوان عدول از علماء و این دو به همدیگر مربوط هستند و هر دو مثبتین هستند.

این به‌جای خود؛ ولی صحبت در این است که ما در ﴿وَٱلۡمُطَلَّقَٰتُ﴾ از اوّل شک داریم که آیا در اینجا منظور از مطلّقات، عموم مطلّقات رجعی است؟ اگر این قضایا از جای دیگر برای ما روشن بود که منظور از مطلقات عام است، بعد در اینجا داریم که ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ﴾ این ﴿بُعُولَتُهُنَّ﴾ یک حکم دیگری است در واقع مطلّقات چیز[عام] است. ولی ﴿بُعُولَتُهُنَّ﴾ به بعضی از آنها برمی‌گردد. این در اینجا درست است. ولی اشکال کلام و آنچه که بعضی‌ها مانحن‌فیه را به این مثالی که زده‌ایم قیاس کرده‌اند در این است که در آنجا «أکرم بعض إخوانهم» داریم حکم بعضی از اخوان در اینجا آمده است، ولی ﴿بُعُولَتُهُنَّ﴾ بعولة هم آخر دلالت بر جمع

می‌کند؛ یعنی همان‌طور که ﴿وَٱلۡمُطَلَّقَٰتُ﴾ دلالت بر جمع می‌کند، بعولة هم به همین مطلّقات برمی‌گردد، نه اینکه برگشت این بعولة به بعضی از شوهرهای اینها باشد.

[به عبارت دیگر بعولة] به بعض بر نمی‌گردد، همین بعولهٔ اینها؛ یعنی کلام در اینجا اصلاً با آن چیزی که قبلاً مثالش در آنجا زده شد فرق می‌کند. ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ﴾ در این کلام نفس همین مطلّقات است؛ یعنی ظهور بعولة، عامی که در اینجا آمده است به همین مطلّقات می‌خورد و ما از خارج نداریم بر اینکه این مطلقات رجعی است یا مطلقات بائن است. ما شک داریم ولی این شک باعث اصالةالظهور در کل نخواهد شد، الاّ اینکه آن قرینه‌ای که بعداً می‌آید ظهور دهد و مراد عام را قبلاً بیان کند. فرض کنید که ما یک [أکرم] علمایی داریم و نمی‌دانیم این علماء در چه چیز ظهور دارند، بعد آن خاصی که می‌آید منظور از علماء را بیان می‌کند؛ یعنی خاصّ ما است که می‌آید و مراد را از علماء تفهیم می‌کند نه اینکه برای علماء از خارج یک ظهور منعقد کرده‌ایم و مستقل و جدا شده است و حالا

من‌باب‌مثال می‌خواهیم ببینیم نسبت به این خاص چه حکمی بدهیم. این با مانحن‌فیه تفاوت دارد.

خلاصهٔ کلام در این است که یک وقت این عام دلالتش بر عموم تمام است و بعد ما شک می‌کنیم در اینکه آیا این ضمیر به بعضی از این افراد برمی‌گردد یا برنمی‌گردد؟ مثل «أكرم العلماء» و یا «أكرم بعض إخوانهم»؛ ما می‌دانیم منظور مولا از «هم» عام است. اما اگر ندانیم که علماء خودش فی‌حدّنفسه دلالت بر عموم می‌کند و قرینه‌ای نداشته باشیم و فقط کلامی از مولا شنیده باشیم که «أكرم العلماء»، دیگر ما حالات علماء را نداریم؛ یعنی در اینجا قرینه‌ای بر عموم نداشته باشیم؛ اگر ما باشیم و همین «أكرم العلماء» قطعاً به‌واسطهٔ «أكرم بعض إخوانهم» باید آن عام را به عدول از علماء تخصیص بزنیم. چرا؟ چون آن «هِم»، نص است و اگر ما حداقل تنازل کنیم اظهر از این عام است و با «أكرم بعض إخوانهم» در اینجا قطعاً باید منظور از علماء را خود [علماء عدول بدانیم] مثل اینکه بگوییم: «أكرم بعضهم العدول؛ بعضی از آنها را که عادل هستند» یعنی عدول در اینجا برای آن علمایی که اوّل

گفته است «أكرم العلماء»، قید می‌شود. این از دلیل.

آن‌وقت در اینجا اصلاً نوبت به اصالةالظهور و اینها نمی‌رسد. اصالةالظهور برای رفع احتمال قرینه یا احتمال خاص است که آن قرینه معنای عام را که ظهور در عام دارد را مختصّ به خاص می‌کند یا اینکه این را در آن معنای مجازی منصرف می‌کند. اما در آن جایی که خود لفظ بر معنای حقیقی دلالت می‌کند این لفظ هم دلالت بر معنای حقیقی می‌کند و فقط در إسناد می‌خواهد تصرفی باشد، اصلاً به‌طورکلی اصالةالظهور به اینجا مربوط نیست و اصالةالظهوری که در اینجا است که همین ﴿بُعُولَتُهُنَّ﴾ باشد، این اصالةالظهور در خود همان معنای «هُنَّ» وجود دارد؛ بلکه همان‌طور که عرض کردم اصلاً اصالةالظهوری در اینجا نیست، نص است و اگر تنازل کنیم می‌گوییم که اظهر است قطعاً این اصالةالأظهریه، ـ اصالةالأظهریه یعنی اصل در اینجا معنا ندارد ـ بر آن اصالةالظهوری که در آنجا است حکومت می‌کند و آن اصالةالظهور در ﴿وَٱلۡمُطَلَّقَٰتُ﴾ را کنار می‌زند.

و اینکه بعضی‌ها گفته‌اند که دلالت لفظ که مطلّقات باشد، بر آن معنای حقیقی که عام باشد یک اصل تعبدی است و اصل ظاهری نیست، این [بیان] خلاف است؛ بلکه این از همان اصالةالظهور و امثال‌ذلک استفاده می‌شود و آن اصالةالظهور وجود دارد تا وقتی که قرینه و اصل اقویٰ در اینجا وجود نداشته باشد. اگر در اینجا نص یا خاصی وجود داشته باشد و یا اینکه اظهری وجود داشته باشد دیگر نوبت به اصالةالظهور در دلالت لفظ بر آن معنای حقیقی که همان معنای عام است باقی نمی‌ماند.

ماحصل مطلب به تقریر دیگر

بناءًعلیٰ‌هذا ماحصل مطلب این است که ما این‌طور می‌توانیم بحث را تقریر کنیم، نه آن‌طوری که فرمودند؛ اگر عامی داشته باشیم که دلالتش از خارج بر افراد خودش مفروغٌ‌عنه بود، آن‌وقت ضمیری که بعداً می‌آید و ما قطع داریم بر اینکه آن ضمیر در بعضی از افراد عام است، این اصالةالظهور یا اظهریت و یا نصّیت، با اصالةالظهور در عام معارضه نمی‌کند؛ چون در آنجا آن مفروغٌ‌عنه است

که عامّ ما بر طبق قرائن بر افراد عام از این ظاهر و این خاص و غیر از آن دلالت می‌کند. و این قطعاً باید در دو جمله باشد و هر کدام از این دو جمله در معنای خودشان مستقل باشند؛ اما اگر جملهٔ واحده باشد همین دلیل بر این است که آن خاص در اینجا، این عام را تخصیص می‌زند.

اما اگر ما عامی داشته باشیم که دلالتش بر افراد به‌نحو عموم و یا خصوص مشکوک باشد، آن خاصی که در بعد است که آن ضمیر است قطعاً این عام را تخصیص می‌زند و در این قضیه جای شکی نیست. اوّلاً به‌خاطر اینکه خاص و نص است. اگر حداقل تنازل کنیم این است که اظهر است و اصلاً نوبت به اصالةالظهور و امثال‌ذلک نمی‌رسد. این بحث هم تمام شد. مطالب دیگر را نگفتیم به‌خاطر اینکه ...

تلمیذ: ... به خارج دارد یا ظهور نفس را ...

استاد: بالأخره همان‌طور که گفتیم: اصالةالظهور فقط یک محدودهٔ خاص لفظ نیست. قرائن خارجیه، ارتکازات، محاوره، قرائن عقلیه، نقلیه و تمام اینها در آن اصالةالظهور مدخلیت دارند. فقط این‌طور

نیست که بگوییم: این لفظ بدون قرائن خارجیه در یک معنا ظاهر است. اینکه شما می‌فرمایید، اصالةالظهور نوعی است، همان‌طور که مشهور است؛ اما آنچه را که ما خدمتتان عرض کردیم عبارت است از اصالةالظهور شخصی که ماحصل و نتیجه و چکیدۀ دلالت لفظ بر معنای خودش می‌باشد، قرائن لفظیه، قرائن خارجیه، ارتکازات متکلم، ارتباط بین متکلم و مستمع و مسائل جانبی من‌حیث‌المجموع دست‌به‌دست هم می‌دهند و نتیجه‌اش اصالةالظهور می‌شود.

در ﴿وَٱلۡمُطَلَّقَٰتُ يَتَرَبَّصۡنَ﴾ اگر دلیل خارج نداشتیم بر اینکه این نسبت به رجعی و بائن عمومیت دارد، حکم می‌کردیم که این اختصاص به رجعی دارد و هیچ شکی در این نمی‌کردیم. بله! چون از خارج می‌دانیم که مطلّقات رجعی یا بائن ﴿ثَلَٰثَةَ قُرُوٓءٖ﴾ عده نگه می‌دارند، وقتی که از خارج یقین پیدا کنیم، دیگر نوبت به این بحث‌ها نمی‌رسد. قطعاً در اینجا معلوم است ﴿وَٱلۡمُطَلَّقَٰتُ يَتَرَبَّصۡنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَٰثَةَ قُرُوٓءٖ﴾ به نسبت به

رجعی و بائن [است] و ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ﴾ منظور رجعی از اینها هستند؛ به‌خاطر اینکه مطلقاتی که بائن هستند دیگر «بعل» در اینها معنا ندارد. وقتی که شخص طلاق بائن می‌دهد دیگر نمی‌شود [بعل] گفت، حتی در حین عده هم نمی‌شود گفت: «هذا بعل لهذه»، پس معلوم می‌شود که برگشت ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ﴾ به خصوص مطلّقات رجعی است چون از خارج می‌دانیم که منظور از مطلقات، عامّ از رجعی و غیر رجعی است. ولی اگر ندانیم که منظور عام است یا نه، قطعاً این ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ﴾ مطلّقات را تخصیص می‌زند و به مطلقات رجعی اختصاص می‌دهد.

أللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد